

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ
(41)

دوشنبه 23 - 08 - 1437؛ 10 - 03 - 1395؛ 30 - 05 - 2016

I. خطبه 194، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه خطبه 194:

و من کلام له - علیه السلام - فی التزهید من دنیا و الترغیب فی الآخرة
 أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ. فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ، وَ لَا تَهَيَّكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ، وَ
 أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ! فَفِيهَا أُخْبِرْتُمْ وَ لَعِبَرَهَا خُلِقْتُمْ. إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَ
 قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ. اللَّهُ أَبَاؤُكُمْ فَقَدَّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا وَ لَا تُخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ قَرْضًا عَلَيْكُمْ.

ای مردم، همانا دنیا سرای گذار است، و آخرت سرای قرار، پس بر گیرید از گذرگامتان برای قرارگامتان، و ندريد پوشش‌هایتان را نزد آن که می‌داند اسرارشان را، و بیرون رانید از دنیا قلب‌هایتان را قبل از آن که بدن‌هایتان از آن بیرون روند! پس در آن آزمایش شدید، و برای غیر آن آفریده شدید.

چون کسی هلاک شود، مردم گویند، "چه پس گذاشت؟" و فرشتگان گویند، "چه پیش فرستاد؟" خدا را باشند پدرانتان، پس پیش فرستید بعضی را تا قرضی باشد برای شما، و جای نگذارید همه تا وظیفه‌ای باشد بر شما.

II. شرح خطبه 41 (1)

1. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ: ای مردم، همانا دنیا سرای گذار است، و آخرت سرای قرار. "مجاز" مصدر میمی و اسم موضع و مکان است، "جَارَ الْمَكَانَ" یعنی گذشت از آن جا، و به معنای روان شدن و عبور کردن است. "قرار" اسم است به معنای جای گرفتن و استقرار یافتن در موضعی است.

توصیف دنیا به "دار مجاز" به خاطر کوتاهی و ناپایداری و وهمانی بودن آن در متون و ادبیات دینی و عرفانی بسیار رایج است. هم چنین است توصیف عالم آخرت به "دار قرار" به سبب ثبات و جاودانه و حقیقی بودن آن. باید دانست که "دنیا" از رابطه وهمانی و غیر حقیقی ما به خود و جهان هستی پدید می‌آید، وگرنه، جهان طبیعت و عالم از آن جهت که آیه و نشانه و تجلی خداست همه خیر است، و زبان نکوهش بر آن نتوان گشود، خدای تعالی به حکمت خود انسان را چنان آفریده است که در حجاب‌های خلقی محبوب گردد، و هم چنین توانایی خرق و دریدن این حجاب‌ها را نیز به او داده است. و در سرّ و حکمت دنیا، گفته‌اند خرق همه حجاب‌ها برای امکان ندارد مگر با واقع شدن همه حجاب‌ها.

خدای تعالی می‌فرماید، "يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ" (30:7 الروم) (از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند، و حال آنکه از آخرت غافلند). پس، آخرت همان باطن دنیاست، که دنیاشناسان حقیقی آن را می‌شناسند و از آن غافل نیستند، و تنها کسانی که ظاهر آن را می‌شناسند، از آخرت غافل هستند.

هم چنین می‌فرماید، "أَفَدُ كُنْتُ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ" (50:22 ق) (تو نسبت به این [امر] در غفلت بودی، پس بر گرفتیم از تو پوششش را، و امروز چشمانت شمشیر است!) "آشکار" شدن حقایق و چون "شمشیر تیز شدن" چشمان کنایه از آگاهی و معرفت است. بنابراین، معرفت حقیقی همراه با یقین نسبت به خدای تعالی در آخرت حاصل می‌شود، بلکه آن خود آخرت است. بدین ترتیب، شناختن حق دنیاست، و شناخت او آخرت است، و تمام آنچه درباره دنیا و آخرت، و احکام آن دو گفته شده است برمی‌گردد به معرفت و عدم معرفت. در این است اشارتی به وهمانی بودن دنیا، حافظ چنین گفته است:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

لذا، "مجاز" را در برابر حقیقت بکار برده‌اند، و گفته‌اند جدایی تفرقه بین حقیقت و مجاز است. هم چنین گفته‌اند "مجاز پلي است سوي حقیقت"، به این اعتبار، که مجاز را حقیقتی است اگر درست شناخته شود.

امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- در اشاره به این معنا چنین می‌فرمایند (تفسیر سوره حمد، ص 128 - 125):

اول قدم این است که از این بیت، بنا بگذارید خارج بشوید. اول قدم این است که انسان قیام کند، قیام لله، بیدار بشود، خواب نباشد مثل ما. ما الآن خوابیم در صورت بیدار، بیداری حیوانی است و خواب انسانی. ما خوابیم همه "النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا" (مردم در خوابند و همین که می‌میرند، بیدار می‌شوند).

الآن نیام است، خواب است، وقتی که موت حاصل شد، آن وقت تنبیه پیدا می‌شود که چه هیاهویی بوده است. "إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ" (29:54 العنكبوت) (همانا جهنم محیط است به کافران) یعنی الآن هم محیط است، منتها چون او در خدر طبیعت است، آدمی است که تخدیرش کرده‌اند، طبیعت تخدیرش کرده است، ادراک نمی‌کند. وقتی که این تخدیر برداشته بشود، می‌بیند که همه آتش شد. باید از این راه رفت، چاره نیست، ما را می‌پرند؛ منتها ما را از آن طرف می‌پرند. باید خودمان بیدار بشویم و از آن راه مستقیمی که باید برویم، برویم. باید تحت تربیت انبیا واقع بشویم.

انبیا همه آمدند آدم را درست کنند. يك نبی‌ای نیامده است که مقصدش این معنا نباشد که انسان را اصلاح کند. اقامه عدل، همین درست کردن انسانهاست. عدل، يك چیزی نیست الا آنکه از انسان صادر می‌شود؛ ظلم هم آن است که از انسان صادر می‌شود. اقامه عدل، متحول کردن ظالم به عادل است، متحول کردن مشرک به مؤمن است. [نبی] متحول می‌کند يك موجودی را که اگر رهايش بکنند به هاویه می‌رود، و به جهنم منته می‌شود؛ به يك موجودی که راه را به او می‌نمایند که این راه است. از این راه باید بروی. ما تا حالا راه نیفتاده‌ایم. هفتاد سالمان است، هشتاد سالمان است و هنوز راه نیفتاده‌ایم. تا حالا هجرت نکرده‌ایم. ما در زمین متوقف شده‌ایم و تا آخر هم همین طور می‌مانیم؛ ولی باید راه بیفتیم، چاره نیست. شما جوان‌ها بهتر می‌توانید این راه را پیدا کنید؛ از ما گذشته؛ ما قدرتهایمان رفته است دیگر سراغ کارش. شما جوانها بهتر می‌توانید تهذیب نفس کنید؛ شما به ملکوت نزدیک‌تر هستید از پیرمردها. در شما آن ریشه‌های فساد کمتر است، رشدش کمتر است، آن طور رشد نکرده؛ هر روز بماند، رشدش زیاده‌تر می‌شود. هر روز تأخیر بیندازید، مشکلتر می‌شود. يك پیر بخواهد اصلاح بشود، بسیار مشکل است؛ جوان زودتر اصلاح می‌شود. هزاران جوان اصلاح می‌شوند و يك پیر نمی‌شود. ننگارید برای ایام پیری؛ حالا که جوان هستید سیر خودتان را بکنید، شروع کنید. الآن خودتان را تبع تعلیمات انبیا کنید، مبدأ این است، از اینجا باید رفت. آنها راه را نشان داده‌اند، ما راه را نمی‌دانیم، آنها راه را می‌دانند، طبیبند و راه را می‌دانند. راه سلامت را می‌دانند؛ آنها راه سلامت را به ما گفته‌اند، می‌دانند؛ بخواهید سالم باشید، از آن راه باید بروید. باید از توجهاتی که به نفس هست، خودتان را کم کم خارج بکنید، البته مسأله‌ای نیست که به این زودی بشود، لکن کم کم خارج بکنید.

این همه آمال ما، زیر خاک خواهد رفت، تمام خواهد شد. این همه توجهات به خود، به ضررمان تمام می‌شود و تمام می‌شود. آنکه باقی می‌ماند آن است که مربوط به خداست، "ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ" (16:96 النحل) (آنچه نزد شماست، فانی و نابود می‌شود و آنچه نزد خداست، ماندنی است). آن که است [باقی می‌ماند]. انسان يك "ما عِنْدَكُمْ" دارد، يك "ما عِنْدَ اللَّهِ" دارد، مادامی که به خود هست، به خود متوجه هست [به ما] عِنْدَكُمْ [توجه دارد]. همه اینها هم فانی خواهد شد، نفاذ پیدا خواهند کرد؛ اما اگر چنانچه برگردد به خدا؛ آنجا به اسم "باقی" باقی است، بقا پیدا می‌کند.

کوشش کنید از این وضعی که دارید و داریم، و کوشش کنیم از این وضع بیرون برویم. آنهایی که در جهاد با کفار پیروز می‌شدند، باک نداشتند از اینکه طرفشان چقدر باشد. آنکه می‌گوید: اگر عرب با هم مجتمع بشوند، در مقابل من قرار بگیرند، من بر نمی‌گردم برای این است که قضیه، قضیه خداست؛ آن که مال خداست، شکست تویش نیست، برگشت ندارد، برگشت به چه؟ آنهایی که جهاد می‌کردند و پیش می‌بردند؛ و بدون توجه به خودشان و آمال خودشان جلو می‌رفتند، آنها تا يك حدودی جهاد نفس کرده بودند. آنهایی که در مرتبه عالی بودند، در مرتبه عالی جهاد نفس بودند و آنهای دیگر هم به مراتب خودشان؛ تا این جهاد نشود، نمی‌شود؛ تا انسان پشت نکند به آمال خودش، پشت نکند به دنیا که همه‌اش همان آمال آدم است [نمی‌شود]. دنیای هر کس، همان آمالش است. از دنیا تکذیب شده است، از عالم طبیعت تکذیب نشده، از دنیا تکذیب شده [است].

دنیا همان است که پیش شماست. خود شما توجه وقتی به نفستان دارید، خودتان دنیاییید. دنیای هر کس آن است که در خودش است، آن تکذیب شده است؛ اما از شمس و قمر و طبیعت، هیچ تکذیب نشده، تعریف شده است، اینها مظاهر خداست. آنی که انسان را بعید می‌کند از ساحت قدس و از کمال، دنیاست؛ و آن هم پیش خود آدم است، توجه به نفس است. خدا کند که موفق بشویم برای اینکه از چاه بیرون برویم، و تبعیت کنیم از اولیای خدا؛ که آنها از این مهلکه نجات پیدا کردند و خارج شدند و اَدْرَكَهُمُ الْمَوْتُ.

2. **فُخْدُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ!**: پس بر گیرید از گذرگاهتان برای قرارگاهتان! یعنی توشه بقاء برگزید از این سرا و عالمی که برای ترک گفتن آفریده شده است. حظ و بهره‌ی جاودانه خود را از این فرصت محدود بر گیرید. در حدیث آمده است، "الدنيا مزرعة الآخرة" (دنیا مزرعه آخرت است) امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- (صحیفه امام، ج 16، ص 220)

و چنانچه می‌دانیم و می‌بینیم لسان دعوت انبیاء- علیهم السلام و اولیای خُصّ سلام الله علیهم لسان فلسفه و برهان رایج نیست بلکه آنان با جان و دل مردم کار دارند و نتایج براهین را به قلب بندگان خدا می‌رسانند و آنان را از درون جان و دل هدایت می‌نمایند. و می‌خواهی بگو: فلاسفه و اهل براهین حجاب‌ها را افزون کنند و انبیاء- علیهم السلام- و اصحاب دل کوشش در رفع حجاب کنند، لهذا تربیت‌شدگان اینان، مؤمنان و دل باختگانند و تربیت‌شدگان و شاگردان آنان، اصحاب برهان و قیل و قالند و با دل و جان، سر و کار ندارند.

و آنچه گفتیم به آن معنی نیست که به فلسفه و علوم برهانی و عقلی نپرداز و از علوم استدلالی روی گردان که این خیانت به عقل و استدلال و فلسفه است، بلکه به آن معنی است که فلسفه و استدلال راهی است برای وصول به مقصد اصلی و نباید تو را از مقصد و مقصود و محبوب و محبوب محجوب کند، یا بگو این علوم عبورگاه به سوی مقصد هستند و خود مقصد نیستند و دنیا مزرعه آخرت است و علوم رسمی مزرعه وصول به مقصودند، چنانچه عبادات نیز عبورگاه به سوی او- جلّ و علا- است، نماز بالاترین عبادات و معراج مؤمن است و همه از اوست و به سوی اوست. می‌خواهی بگو: تمامی معروف‌ها پله‌هایی است از نردبان وصول به او- جلّ و علا- و همه منکرات بازدارندگان راه وصول هستند و عالم همه سرگشته او و پروانه جمال جمیل اویند. حافظ:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو	یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
گفتم ای بخت بخفتیدی و خورشید دمید	گفت با این همه از سابقه نومید مشو
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک	از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو
تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار	تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو
گوشوار زر و لعل ار چه گران دارد گوش	دور خوبی گذران است نصیحت بشنو
چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حسن	بیدقی راند که برد از مه و خورشید گرو
آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق	خرمن مه به جوی خوشه پروین به دو جو
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت	حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو

چو امکان خلود ای دل در این فیروزه ایوان نیست	مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
طریق کام بخشی چیست ترک کام خود کردن	کلاه سروری آن است کز این ترک بردوزی
سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی	که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
قدر وقت ار شناسد دل و کاری نکند	بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم
عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف	چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

مولانا، دفتر اول مثنوی:

3. **وَلَا تَهْتِكُوا أَسْرَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ!**: و ندیدید پوشش‌های اسرار یکدیگر است، لیکن به نظر می‌رسد این نهی از دریدن پرده ستاری حق تعالی است بر خود با اصرار بر گناه و تظاهر به فسق و فجور.

در این اشارتی است به این که خدای تعالی عالم است به آنچه در قبرهای استعداد، و سینه‌های نیات است، و عبد به اختیار و استعداد از نور تقوا، و توسل به سایه عنایت حق تعالی و اولیاء او- علیهم السلام- امکان پوشیده و مستور نگاه داشتن، غفران و محو آنها، و بلکه تبدیل آنها به حسنات را دارد. حافظ:

می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
در این نهی اشارتی است به حلیم بودن خدای تعالی و غفور و غفار و ستار بودن او.

شیخ عبدالکریم جیلی در شرح اسم الحلیم چنین فرموده است:

اوست که ملول نمی‌شود از صفح (گذشت و عفو) با وجود کثرت إجرام مجرمین، و دگرگون نمی‌سازدش از گذشت نیکو زشتی مداومت گستاخی عصیانگران. و این اسم از أسماء صفات إلهیه است، و آن از أسماء محیط است. و اسم محیط عبارت است از هر اسمی که خادمی داشته باشد که فراگیردشان حکمش، مانند اسم "الحی" او، چه "العلیم"، و "السمیع"، و "البصیر"، و "المرید"، و "القادر"، و "المتکلم" خادمان آن می‌باشند.

و مانند اسم "العلیم" او، که "المرید" و "القادر" از خادمانش می‌باشند.

و مانند اسم "المرید" او، که اسم "القادر" و "المتکلم" او از خادمانش می‌باشند.

و مانند اسم "القادر" او، که سائر اسماء صفات فعلی خادمانش می‌باشند.

پس، اسم "الْحَلِيمُ" او اسم محیط است، و خادمانش اسم "الغافر" او می‌باشند، و "الغفار"، و "الغفور"، و "العفو"، و "الستار"، و "حسن التجاوز"، و آنچه شبیه این أسماء است، که همگی خادمی هستند برای اسم "الْحَلِيمُ" او. و صفت این اسم "جلم" است، و آن عبارت است از تجلّی إلهی، بدانچه اقتضای آن را دارند أسماء رحمت، در عصیانگران، نه بدانچه اقتضای آن را دارند در آنها أسماء نقمت. پس، مقدّم است فضل در اینجا بر عدل به خاطر سبقت رحمت بر غضب. پس، در آن صورت، متحوّل شده باشد مقابله با زشتکار با ضدّ آنچه صادر شده است از او با وجود توانایی بر انتقام گرفتن از او. و برای همین، رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود، "لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُمْ، وَلَجَاءَ بِخَلْقٍ يُذْنِبُونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ يَوْمَ" (اگر گناه نمی‌کردید، به طور حتم، خدا می‌پرد شما را، و خلقی را می‌آورد که گناه کنند، و غفران فرماید برایشان) و آن به خاطر إقتضاء این تجلی است. پس، فهم کن!

4. **وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ!:** و بیرون رانید از دنیا قلب‌هایتان را قبل از آن که بدن‌هایتان از آن بیرون روند! اشاره است به قطع تعلّق از دنیا پس از تعلق بدن، این همان انقطاع الی الله است. گویا انسان تا در بدن و دنیاست، امکان دل‌کندن از آن را دارد، لیکن بعد از قطع تعلّق با بدن، دیگر برای او امکان ندارد کسب ملکات نیکوی جدید که موجب زدودن آثار ملکات زشت پیشین شود.

خدای تعالی به نبی خویش فرمود، "وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَيَّنْ إِلَيْهِ تَبَيُّلاً" (73:8 المزمّل) (نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند).

در زبان اهل سیر و سلوک این قطع تعلّق را در دو مرحله "تجرید" و "تفرید" می‌دانند، تجرید قطع تعلّق است از عین خارجی امور، و تفرید محو آثار آنها از قلب است.

حافظ:

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم